

نشریه ادبیات تطبیقی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال ۹، شماره ۱۷، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

بررسی تحلیلی و تطبیقی سوگ آئین‌های لری و کردی با سنت سوگواری در شاهنامه
(علمی - پژوهشی)

نجم‌الدین گیلانی*^۱

مرتضی اکبری^۲

سیاوش یاری^۳

چکیده

یکی از سنت‌هایی که قدمتی دیرینه‌ای دارد، سنت سوگواری برای درگذشتگان است. این سنت، به دلیل حس نوع‌دوستی، قدردانی و سپاسگزاری انسان‌ها از بستگان خود و کسانی که در راه وطن کشته شده‌اند، از آن دسته آیین‌های ماندنی است که با گذشت زمان، نه تنها فراموش و منسوخ نشده که بر اعتبار و جایگاه آن افزوده شده است؛ اقوام کرد و لر نیز به‌عنوان دو قوم ایرانی، در طول تاریخ همواره پاسبانان و حافظان خوبی برای بسیاری از آداب و رسوم باستانی بوده‌اند و هستند و در این مناطق، سنت سوگواری برای بزرگان و قهرمانان، به همان سبک و سیاقی که در ایران باستان بوده است و شاهنامه فردوسی دیده می‌شود، اجرا می‌شود و در مواردی، مانند مدّت ایام سوگواری، سیاه‌پوشی، روی خراشیدن، موی‌کندن، خاک بر سر ریختن، سوگ سروده‌ها و... در مناطق لر و کردنشین با شاهنامه فردوسی، شباهت‌هایی وجود دارد. در این جستار، سعی شده است که با استناد به منابع و روش توصیفی-تحلیلی، به بررسی تطبیقی سوگ آئین‌های لری و کردی با سوگواری در شاهنامه پرداخته شود.

واژه‌های کلیدی: سوگواری، شاهنامه، سوگ آئین‌های لری، سوگ آئین‌های کردی، سیاه‌پوشی، سوگ سروده.

^۱ - استادیار گروه تاریخ، دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول): Gilani@ferdowsi.um.ac.ir

^۲ - استادیار گروه تاریخ، دانشگاه ایلام: mo.akbari@mail.ilam.ac.ir

- دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه ایلام: siavash839@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۰/۱

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۸/۲۰

۱- مقدمه

در شاهنامه، نبرد از یک سو، حاصل شجاعت‌ها و دلیری‌های یک ملت و از سوی دیگر، بیانگر وجود کسانی است که برای دفاع از نام ایران و پاسداری از خاک و ناموس این مرز و بوم جنگیده و جان خویش را نثار نموده‌اند. آئین سوگواری برای جوانان و جان‌باختگان در راه وطن، گوشه‌ای از رسوم و آداب ایرانی را در بردارد. در میان ایرانیان، فرهنگ سوگواری برای قهرمان و بزرگان، همیشه از جایگاهی بس رفیع برخوردار بوده و هست. مناطق کرد و لرنشین، با پیشینه‌ای چند هزارساله، دارای سابقه‌ای درخشان، در زمینه پاسداری از آداب و رسوم باستانی در طول تاریخ هستند، به طوری که امروزه، بسیاری از سنت‌های باستانی، به همان سبکی که در دنیای باستان اجرا می‌شد، در این مناطق انجام می‌شود که سنت سوگواری، یکی از آن آیین‌هاست. البته بسیاری از آداب و رسوم و سنت‌ها، خاص یک منطقه جغرافیایی نیستند و در نقاط مختلف جهان سابقه داشته‌اند و دارند. در این مقاله، به صورت گذار، به وجوه تشابه آیین‌های سوگ در شاهنامه و مناطق کرد و لرنشین، با سنت سوگواری در میان رودان و تورات نیز اشاره شده‌است. این موضوع، حاکی از تبادل فرهنگی بین اقوام مختلف، از گذشته‌های دور تا کنون است. آن گونه که از شواهد پیداست، به نظر می‌رسد که سنت سوگواری در مناطق کرد و لرنشین، از طریق سنت روایی (سینه به سینه)، از پس هزاره‌ها گذشته و امروزه به همان سبک و سیاق رایج است.

۱-۱- بیان مسئله

مطالعه و بررسی آیین‌های سوگواری در شاهنامه و مقایسه آن با آیین‌های سوگواری در ایلام، لرستان، یاسوج، بختیاری، کردستان و کرمانشاه، نشان می‌دهد که میان روایات داستانی شاهنامه و واقعیت‌های تاریخی درباره آیین‌های سوگ، شباهت‌های فراوانی وجود دارد؛ آدابی مانند سیاه‌پوشی، روی خراشیدن، موی کندن، خاک بر سر ریختن، یال و دم اسب را بریدن و مویه کردن برای درگذشتگان در این استان‌ها، به گونه‌ای شگفت، قرینه آیین‌های سوگ در شاهنامه است. همان گونه که در شاهنامه فردوسی، در سوگ پهلوانان کشته شده در جنگ، بستگان به نشانه عزاء،

سیاه می‌پوشند و خاک بر سر می‌ریزند و زنان روی خود را با ناخن می‌خراشند و موی خود را پریشان می‌کنند و گیس می‌برند، در مناطق کرد و لرنشین نیز مردم در مرگ عزیزانشان، سیاه می‌پوشند و خاک بر سر می‌ریزند و زنان به طرز تأثیرگذاری، روی خود را می‌خراشند و گیس خود را می‌برند و دور دست خود می‌پیچند. همچنین، مضامین سوگ سروده‌های کردی و لری، شباهت زیادی با مضامین شعرهایی دارد که در شاهنامه، در وصف پهلوانان کشته‌شده آمده‌است. این مضامین، بیشتر در وصف بلندبالایی و زیبایی فرد در گذشته، دلیری و جنگاوری او، خوی و رفتار او و... است. وجوه تشابه زیاد بین سوگ آئین‌های لری و کردی با سنت سوگواری در شاهنامه، بیانگر این مهم است که بسیاری از آداب و رسوم ایرانی، از طریق سنت روایی و سینه به سینه، از پس هزاره‌ها گذشته و امروزه در مناطقی از ایران به همان سبک برگزار می‌شود. در این جستار، سعی بر آن است که با استناد به منابع و بویژه شاهنامه فردوسی و منابع محلی و مصاحبه با افراد سالخورده، به شرح و بسط مطالب فوق‌الذکر پرداخته شود.

۱-۲- اهمیت و ضرورت تحقیق

اهمیت و ضرورت این تحقیق، در آن است که فرهنگ سوگواری برای در گذشته، بخشی از هویت ماست. راز ماندگاری فرهنگ و هویت یک قوم، در ارج نهادن به آن فرهنگ و تلاش در ترویج آن است. مقاله حاضر می‌تواند با یافتن وجوه تشابه بین نحوه سوگواری برای درگذشتگان در این مناطق، با سوگواری برای پهلوانان در شاهنامه، در ارج نهادن به فرهنگ سوگواری و بزرگداشت رشادت‌های جان‌باختگان راه وطن، در ترویج فرهنگ پایداری، مقاومت و دفاع از خاک و ناموس برای جوانان مؤثر باشد؛ بنابراین، مقاله حاضر با هدف ترویج فرهنگ بزرگداشت جانبازان راه وطن و ریشه‌یابی پیشینه آئین‌های سوگواری در گذشته‌های دور باستانی، دلیل ماندگاری و گذار آن از پس هزاره‌ها و یافتن وجوه تشابه بین سنت سوگواری در دنیای باستان و بویژه شاهنامه فردوسی، با آئین‌های سوگ در مناطق کرد و لرنشین به نگارش درآمده‌است. نتایج

حاصل از این تحقیق، نشان می‌دهد که بین یازده مورد از سوگ آیین‌های کردی و لری، با شاهنامه فردوسی تشابه و قرابت وجود دارد.

۱-۳- پیشینه تحقیق

در رابطه با سوگ آیین‌های لری و کردی و تطبیق آنها با سنت سوگواری در شاهنامه، تحقیق چندانی نشده است. با وجود این، در برخی منابع، مانند کتاب «سیاوشان» حصوری و «سوگ سیاوش» مسکوب، به صورت مختصر به تشابه برخی از سنت‌های سوگواری مردم لر و کرد با سیاوشان اشاره شده است. همچنین، محمدتقی ایمانپور و نجم‌الدین گیلانی، در مقاله‌ای با عنوان «سوگ سیاوش و شباهت آن به آیین سوگ‌های محلی در لرستان و کردستان» و نجم‌الدین گیلانی و آذرنوش گیلانی در مقاله «سوگ سیاوش و شباهت آن به سوگ آیین‌های محلی (لری و کردی)»، به وجوه تشابه بین سوگ سیاوش و سوگ آیین‌های کردی و لری پرداخته‌اند ولی همچنان که از عناوین این مقاله‌ها پیداست، تمرکز نگارندگان بر یک شخصیت از شاهنامه، یعنی سیاوش بوده است؛ بنابراین، بسیاری از جنبه‌های سنت سوگواری در شاهنامه و شباهت آنها با سوگ آیین‌های لری و کردی، ناگفته باقی مانده است. همچنین، در این تحقیق به جنبه‌هایی از تشابه بین سنت سوگواری در شاهنامه و میان‌رودان و تورات نیز اشاره شده است و از این نظر، این مقاله از نوآوری برخوردار است.

۲- بحث

اگر چه با ورود اسلام به ایران، برخی از آداب و مناسکی که با دین جدید سازگاری نداشتند و نکوهیده بودند، منسوخ شدند، بسیاری از آداب و رسوم پستدیده که ریشه در اعماق ناخودآگاه مردم داشتند، به حال خود باقی ماندند و امروزه نیز به همان شیوه برگزار می‌شوند. سنت سوگواری برای قهرمان، یکی از آن ماندنی‌ها بود، چرا که انسان در طول تاریخ، همواره برای قهرمانان و کشته‌شدگان راه وطن و وابستگان، ارزش قائل بوده و پس از کشته شدن یا درگذشتن آنها، به رسم ادب و سپاسگزاری، برای آنها مراسم سوگواری همراه با آیین‌های خاص آن می‌گرفته است

و خواهد گرفت. بین مردم لُر و کُرد که همچون دیگر اقوام ایرانی به سنت‌های پسندیده قدیمی پای‌بند هستند، این سنت رایج است و به همان شکلی که در شاهنامه توصیف شده‌است، اجرا می‌شود.

۲-۱- جامه چاک کردن

آن‌چنان که از شواهد تاریخی پیداست، سنت جامه چاک کردن، از هزاره‌های پیش از میلاد وجود داشته‌است و هم‌اکنون نیز با گذار از پس هزاره‌ها، در مناطق کُرد و لرنشین به همان سبک اجرا می‌شود. هرچند رسم دریدن جامه به مناسبت عزا در ایران باستان وجود داشته (ویدنگرن، ۱۳۷۷: ۶۴ و ۴۶۵ و ثعالبی، ۱۳۶۸: ۵۱-۵۰)، نمی‌توان این سنت‌ها را صرفاً مختص به ایرانیان دانست، چراکه به‌عنوان نمونه، عمل جامه چاک کردن و رخت عزا پوشیدن، در حماسه گیلگمش (کهن‌ترین حماسه بشر) نیز وجود دارد؛ آنجا که گیلگمش در عزای رفتن «انکیدو»، همه بزرگان شهر را جمع می‌کند و می‌گوید: «همه مردم را به عزای او وادار می‌کنم، مردم باید جامه سوگواری بپوشند، پاره پاره، گرد گرفته...» (منشی‌زاده، افسانه گیلگمش، ۱۳۸۲: ۳۶)؛ بیانگر آن است که این سنت در میان‌رودان نیز رواج داشته‌است.

در ایران باستان نیز سنت جامه چاک کردن وجود داشت، چنان‌که پارسیان، در بستر مرگ کمبوجیه، تمام جامه‌های خود را می‌درند و ناله‌های بی‌پایان سر می‌دهند. (هردوت، ۱۳۲۴: ۱۵۱) این سنت هنوز در مناطق لُر و کُردنشین مرسوم است و زنان در این مناطق، زمانی که از درگذشت اقوام و آشنایان باخبر می‌شوند، جامه‌های خود را چاک می‌کنند و ناله‌های سوزناک سر می‌دهند. (سیستانی، ۱۳۷۳: ۴۲۴)

در شاهنامه نیز از جمله اعمالی که در سوگواری پهلوانان به چشم می‌خورد، جامه‌دریدن سوگواران و بازماندگان است.

۲-۱-۱- کاووس در مرگ سیاوش

چو این گفته بشنید کاووس شاه سر نامدارش نگون شد ز گاه

بر او جامه بدرید و رخ را بکند
 به خاک اندر آمد ز تخت بلند
 پراکنده کاوس بر تاج خاک
 همه جامه خسروی کرده چاک
 (فردوسی، ۱۳۸۵: ۳۷۲)

۲-۱-۲- پیران در مرگ سیاوش

چو پیران به گفتار بنهاد گوش
 ز تخت اندر افتاد و زو رفت هوش
 همی جامه را بر برش کرد چاک
 همی کند موی و همی ریخت خاک
 (همان: ۳۶۳)

۲-۱-۳- فریدون در مرگ ایرج

بیفتاد از اسپ آفریدون به خاک
 سپه سر به سر جامه کردند چاک
 (همان: ۸۲)

۲-۱-۴- رستم در مرگ سهراب

همی ریخت خون و همی کند خاک
 به تن جامه خسروی کرد چاک
 تهمتن پیاده همی رفت پیش
 دریده همه جامه دل کرده ریش
 (همان: ۲۸۶)

۲-۱-۵- مادر در سوگ سهراب

به مادر خبر شد که سهراب گرد
 به تیغ پدر خسته گشت و بمرد
 بزد چنگ و بدرید پیراهنش
 درخشان شد آن لعل زیبا تنش
 (همان: ۲۸۸)

۲-۲- روی خراشیدن

سنت روی خراشیدن که هنوز در مناطق کرد و لرنشین برای مرگ عزیزان انجام می‌شود، به این شکل است: زنانی که به در گذشته نزدیک‌ترند، با ناخن هردو دست، صورت و پنجه و بازوی خود را می‌خراشند، به طوری که خون بر گونه و دستانشان جاری می‌شود. (درخشنده، ۱۳۷۳: ۱۳۲ و سیستانی، ۱۳۷۳: ۴۲۴) این سنت نیز سابقه‌ای بسیار طولانی دارد، چنان‌که هرودوت نقل می‌کند،

سکاها وقتی که پادشاه می‌میرد، بعد از مومیایی کردن جسد، نعش مومیایی را بر ارابه‌ای قرار می‌دهند و آن را در میان تمام قبایل مختلف می‌گردانند. در این جریان، هریک از افراد قبیله‌ای که نعش به آن می‌رسد، تکه‌ای از گوش خود را می‌کند و موهای خود را می‌برد و دو بازوی خود را می‌خراشد و پیشانی و بینی خود را می‌شکافد. (هرودوت، ۱۳۵۰: ۲۷۳)

در شاهنامه نیز پهلوانان وقتی که تن عزیزی را غرق در خون می‌بینند، برای تسلی دل خویش و برای همراهی با کشته، گوشت روی و تن خویش را می‌کنند (باویل، ۱۳۵۰: ۶۲ و موسوی، ۱۳۸۷: ۳۱۲)؛ کیومرث وقتی از مرگ سیامک آگاه می‌شود، دست بر سر و روی خود می‌کوبد و گوشت صورت و روی خویش را می‌کند:

چو آگه شد از مرگ فرزند شاه ز تیمار گیتی بر او شد سیاه
فرود آمد از تخت ویله‌کنان زنان بر سر و موی و رخ را کنان
(فردوسی، ۱۳۸۵: ۳۶)

همچنین، فرنگیس وقتی متوجه می‌شود که افراسیاب قصد کشتن سیاوش را دارد، روی خود را چنگ می‌اندازد:

فرنگیس بشنید و رُخ را بختست میان را به ژنار خونین بیست
پیاده بیامد به نزد یک شاه به خون رنگ داده دو رخساره ماه
(فردوسی، ۱۳۸۵: ۳۶۱)

۲-۳- موی پریشان کردن

سنت موی پریشان کردن نیز قدمتی چند هزارساله دارد. قابل توجه اینکه این سنت در ایلام، لرستان، کردستان، بختیاری، کهگیلویه و بویراحمد و دیگر مناطق کرد و لرنشین، هنوز رواج دارد و زنان در مرگ عزیزان خود، موی را پریشان می‌کنند و بر سر و صورت خود می‌کوبند^۱ و به خراشیدن صورتشان می‌پردازند. (گیلانی، ۱۳۹۲: ۱۸۶) مشابه این سنت نیز در شاهنامه دیده می‌شود. وقتی خبر مرگ سیاوش به خان او می‌رسد، زنان و بندگان موی را پریشان می‌کنند:

همه بندگان موی کردند باز فرنگیس مشکین کمند دراز
 برید و میان را به گیسو بست به فندق گل ارغوان را بخست
 ز سر ماهرویان گسسته کمند خراشیده روی و بمانده نژند
 (فردوسی، ۱۳۸۵: ۳۶۲)

۲-۴- خاک و گِل بر سر ریختن

خاک بر سر ریختن نیز از جمله سوگ آیین‌هایی است که قدمت دیرینه‌ای دارد، به گونه‌ای که در تورات بارها به آن اشاره شده است. (ایوب، ۱۳: ۲، یوشع، ۶: ۷، ارمیا، ۳۴: ۲۵ و حزقیال، ۳۰: ۲۷) این سنت، هنوز در مناطق کرد و لرنشین به عمل می‌آید، به این شکل که گِل را مردان بر سر و زنان بر سربند یا شانه‌های خود می‌مالند و این گِل، گاهی اوقات تا هفته‌ها در روی سربند و شانه‌های آنها خواهد ماند. (درخشنده، ۱۳۷۳: ۱۳۲) در شاهنامه نیز بارها پهلوانان در مرگ عزیزانشان، خاک و گِل بر سر و روی خود می‌ریزند:

۲-۴-۱- رستم در مرگ سیاوش

تهمت چو بشنید زو رفت هوش ز زابل به زاری برآمد خروش
 به چنگال رخساره بشخود زال همی ریخت خاک از بر شاخ و یال
 (فردوسی، ۱۳۸۵: ۳۷۲)

۲-۴-۲- رستم در سوگ سهراب

پیاده شد از اسپ رستم چو باد به جای گُله خاک بر سر نهاد
 بریدن دو دستم سزاوار هست جز از خاک تیره مبادم نشست
 (همان: ۲۸۵)

۲-۴-۳- رستم و تمامی لشکر در سوگ سهراب

به پرده‌سرای آتش اندر زدند همه لشکرش خاک بر سر زدند
 مهان جهان جامه کردند چاک به ابر اندر آمد سر گرد خاک
 (همان: ۲۸۵)

۲-۵-۵- موی کندن یا گیس بریدن

یکی دیگر از آیین‌های سوگواری در مناطق لر و کردنشین، گیس بریدن (گیلانی، ۱۳۹۲: ۱۸۵ و اکبری، ۱۳۹۰: ۱۱۲) و خاموش کردن اجاق خانه (تژگاه)، یعنی آتش خانه است^۳ که باز تکرار همان آیین‌های باستانی است. چنان که نقل شده است، در عهد باستان، زمانی که شاهی یا شخصیت برجسته‌ای از دنیا می‌رفت، دستور می‌دادند که آتشگاه‌ها خاموش شود (بریان، ۱۳۸۶: ۵۰) و موی سر را به نشانه عزاداری و همدردی می‌تراشیدند. (هرودت، ۱۳۵۷: ۴۸۷) بیت زیر که شرح مویۀ زنان در مرگ عزیزانشان است، اشاره به سنت گیس بریدن در این استان دارد:

سواروها یان تو نیسی دِ واشو دختر و گیس بوورن، روون وانهاشو

ترجمه: سواران دارند می آیند و تو همراهشان نیستی (کشته شده‌ای)، دخترها گیس ببرند، بروند به پیشوازشان.^۴

در شاهنامه، بارها به سنت گیس بریدن در عزای پهلوانان اشاره شده است:

۲-۵-۱- فریدون در سوگ ایرج

همی کرد هوی و همی کند موی همی ریخت اشک و همی خست روی
 (فردوسی، ۱۳۸۵: ۸۳)

۲-۵-۲- رستم در بستر سهراب

بزد نعره و خونش آمد به جوش همی کند موی و همی زد خروش
 همی ناله کرد و همی کند موی سر پر ز خاک و پر از آب روی
 (همان: ۲۸۲)

۲-۵-۳- مادر سهراب در سوگ سهراب

مرآن زلف چون تاب‌داده کمند
بر انگشت پیچید و از بن بکند
(همان: ۲۸۸)

۲-۵-۴- پیران در سوگ سیاوش

چو پیران به گفتار بنهاد گوش
ز تخت اندر افتاد زو رفت هوش
همی جامه‌ها بر برش کرد چاک
همی کند موی و همی ریخت خاک
(همان: ۳۶۳)

۲-۶- مدت ایام سوگواری

هرچند دلیل و ریشه‌یابی برگزاری مراسم عزاداری در روز سوم، هفتم، چهلم و سال دشوار است، شاهدی در حماسه گیلگمش وجود دارد که می‌توان براساس آن، دلیل این سنت را استنباط کرد. در این حماسه، گیلگمش بعد از مرگ رفیق خود، انکیدو، شش روز تمام گریه می‌کند و در روز هفتم که بدن او رو به فساد می‌رود و کرم‌ها در آن ظاهر می‌شوند، او را دفن می‌کند. (منشی‌زاده، افسانه گیلگمش، ۱۳۸۲: ۶۸-۶۹) گیلگمش تا روز هفتم، به امید زنده شدن دوست خود، او را دفن نمی‌کند: «شب و روز بر او گریستم و او را در گور نگذاشتم. من منتظر بودم و می‌پنداشتم، رفیق من باید، با فریاد من بیدار شود. هفت روز و هفت شب آنجا افتاده بود تا کرم بر او افتاد...» (همان: ۸۲) براین اساس، به نظر می‌رسد که بشر در ابتدا یا به دلیل امید به زنده شدن مرده یا به دلیل دل‌نکندن از مرده تا سوم یا هفتم، جسد را در خاک دفن نمی‌کرده‌است ولی پس از گذشت این چند روز و فاسد شدن جسد، مجبور می‌شد جسد را دفن و او را ترک کند؛ به همین دلیل، این ایام از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بودند. دلیل مراسم سالگرد نیز که واضح است.

در هر حال، در بین اقوام لر و کرد، مراسم سه روزه، هفتم، چهلم و سالگرد، با اندک تفاوت‌هایی، مانند سایر مناطق ایران برگزار می‌شود (بلوک‌باشی، ۱۳۴۴: ۷۸، ماسه، ۱۳۵۵: ۱۶۹/۱ و سیستانی، ۱۳۷۳: ۴۲۷). در شاهنامه فردوسی نیز مدت ایام سوگواری، به صورت سه‌روزه، یک

هفته، چهل روزه و یک‌ساله است. زمانی که خبر مرگ سیاوش به رستم می‌رسد، او و زال یک هفته در مرگ او عزاداری می‌کنند:

به یک هفته با سوگ بود و دژم به هشتم برآمد ز شیپور دم
(فردوسی، ۱۳۸۵: ۳۷۲)

رستم وقتی از زابلستان به دربار کاووس می‌رسد نیز یک هفته سوگواری می‌کند:

همه شهر ایران به ماتم شدند پر از درد نزد یک رستم شدند
چو یک هفته با سوگ و با آب چشم به درگاه بنشست پر درد و خشم
به هشتم بزد نای روین و کوس بیامد به درگاه گودرز و طوس
(همان: ۳۷۳)

هنگامی که هرمزد، پادشاه ساسانی، می‌میرد پسر او، بهرام، چهل روز در مرگ او به سوگ می‌نشیند:

چو رنگین رخ تاجور تیره شد از آن درد بهرام دل خیره شد
چهل روز بُد سوگوار و نژند پر از گرد بی‌کار تخت بلند
(همان: ۱۰۶۵)

وقتی اُرمزد نرسی می‌میرد نیز چهل روز سوگواری می‌کنند:

شد آن نامور مرد شیرین سخن به نویی بشد زین سرای کهن
چهل روز سوگش همی داشتند سر گاه او خوار بگذاشتند
(همان: ۱۰۷۵)

همچنین، هنگامی که رستم می‌میرد، مردم سیستان یک سال در مرگ او به عزا می‌نشینند:

به یک سال در سیستان سوگ بود همه جامه هاشان سیاه و کبود
(همان: ۹۲۱)

۲-۷- سیاه پوشیدن

سیاه پوشیدن نیز از جمله رسوم کهن و مشترک اغلب سوگواری‌ها و مجالس ترحیم است؛ البته زردشتیان به شدت آن را منع کرده‌اند. (شهزادی، ۱۳۸۰: ۱۲۹ و سیادت، ۱۳۷۴: ۲۶۸) با وجود این، از سیاه پوشی در دوران باستان شواهدی در دست هست (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۵۰) و ظاهراً در غرب و شرق ایران، از دیرباز سوگواران جامه کبود نیلی یا سیاه در بر می‌کردند. (ابن بطوطه، ۱۴۰۰ق: ۱۹۷ و مظاهری، ۱۳۷۸: ۸۱) این سنت در مناطق کرد و لرنشین، همانند دیگر نقاط ایران، از دیرباز تاکنون رعایت می‌شود؛ سیاه پوشیدن، چادر بستن، سیاه کردن گیوه‌ها، سیاه پوش کردن اسبان و سیاه کردن سردر خانه‌ها،^۵ از جمله موارد سیاه پوشی در این مناطق است. صاحبان عزا تا چهل روز و در بعضی موارد، یک سال پس از مرگ از دست‌رفته، کاملاً سیاه پوش می‌شوند (درخشنده، ۱۳۷۳: ۱۳۲ و گیلانی، ۱۳۹۲: ۱۹۰)؛ این سنت نیز در مشرق‌زمین پیشینه دور و درازی دارد (ابن بطوطه، ۱۴۰۰: ۱۹۷)، به طوری که در تورات، به کرات شاهد سیاه پوشیدن برای درگذشتگان هستیم. (استر، ۱: ۴، دوم پادشاهان، ۱: ۱۹، دوم سموئیل، ۳: ۳۱، مزامیر، ۱۲: ۳۰ و حزقیال، ۱۶: ۲۶)

در شاهنامه فردوسی نیز بارها در مراسم عزاداری کشته‌های سوگواران سیاه بر تن می‌کنند: زمانی که سر بی تن ایرج را به سوی فریدون می‌فرستند، سپاهیان به نشان سوگواری، روی تیره‌ها را سیاه و چهره اسبان تازی و پیلان را نیل می‌کنند:

تیره سیه کرده و روی پیل
پراکنده بر تازی اسبانش نیل
(شاهنامه، ۱۳۸۵: ۸۳)

زنان گرد و لک نیز این چنین در مرگ عزیزانشان مویه می‌کنند:

یه نیل کیه ها وه کولی زینه وه
تفنگ قطار ها وه خی نه وه

ترجمه: این اسب نیلی زین کرده بی سوار از آن کیست که تفنگ و قطار خون آلودش نیز بر آن است.

۲-۷-۱- پهلوانان در سوگ سیاوش

چو طوس و چو گودرز و گویو دلیر
چو شاپور و فرهاد و رهام شیر
همه جامه کرده کبود و سیاه
همه خاک بر سر به جای کلاه
(همان: ۳۷۲)

۲-۷-۲- لشکریان در سوگ سیامک

خروشی برآمد ز لشکر به زار
کشیدند صف بر در شهریار
همه جامه‌ها کرده پیروزه رنگ
دو چشم ابر خونین و رخ بادرنگ
(همان: ۳۶)

۲-۷-۳- مادر در سوگ سهراب

در کاخ‌ها را سیه کرد پاک
ز کاخ و ز ایوان برآورد خاک
بپوشید پس جامه نیلگون
همان نیلگون غرقه کرده به خون
(همان: ۲۸۹)

۲-۷-۴- سیستان در سوگ رستم

به یک سال در سیستان سوگ بود
همه جامه‌هاشان سیاه و کبود
(همان: ۹۲۱)

در شاهنامه طبیعت نیز در سوگ عزیزان شرکت می‌کند:

یکی باد با تیره گردی سیاه
بیامد سیه کرد خورشید و ماه
کسی یکدیگر را ندیدند روی
گرفتند نفرین همه بر گروهی
(همان: ۳۶۲)

کردها و لرها نیز طبیعت را در سوگ شرکت می‌دهند؛ ایات زیر را زنان و مردان در سوگ

عزیزانشان مویه می‌کنند:

مانشت پیوشه برگ له دووار
إرا خان مصور نیتیه گگ وه شکار
(سهراب‌نژاد، ۱۳۷۹: ۳۸)

ترجمه: کوه مانشت، رخت سیاه بر تن کند برای خان منصور^۶ که دیگر به شکار نمی آید.

کوور کوه پوشیه برگِ ادووار دوما براکم کی بچوه شکار^۷

ترجمه: کبیر کوه، رختی به سیاهی سیاه چادر بر تن کرده است؛ بعد از مرگ برادرم، دیگر چه کسی به شکار می رود؟ (گیلانی، ۱۳۹۲: ۱۹۲)

۸-۲ - سوگ سروده ها

در بین اقوام لر و کرد، سنت است که بعد از مرگ عزیزانشان، زنان و مردان اشعاری متناسب با شخصیت متوفی می سرایند و مویه می کنند که مضامین آنها ستایش در گذشته، همانند دانستن او با پهلوانان، توصیف قد و قامت، سیما و مردانگی او، شجاعت او در جنگ، اسب و اسب تاختن، تیراندازی، شکار، قطار و سایر توانایی های اوست.^۸ (گیلانی، ۱۳۹۲: ۲۰۰، خسروی، ۱۳۷۲: ۳۳۷ و سیستانی، ۱۳۷۳: ۴۲۵) در این ارتباط، ابیاتی از آقای محمدعلی قربانی، مرثیه سرای استان ایلام که اشعارش در وصف درگذشتگان، با طبع مردم این استان سازگار است، آورده می شود:

پی قطار رنگین برنو دُر وِه شان وِه سر سواری تو دای ال نیشان

ترجمه: ناز آن قطار تفنگ برنو بلندت که سواره هم تیر را به هدف می زند.

برا وِه فدای قد و بالات بام جاگت خالیه وِه دیده کور بام

ترجمه: برادر به فدای قد رشید و بلندت، جای تو خالی است؛ دیده ام کور باد!^۹ همچنین، شاعران این دیار در وصف دلبران از دست رفته شان، چنین می سرایند:

یل شیراوژن؛ رستم دستون سیاوش گونه دلیر مردون

شنگ قطار شیرین رکو طلایی چی سام سوار هه پا بر جایی

ای که کسی که قطار برازنده شماسست و همچو سام همیشه جاودانی.

نشو پرچمت شیر ژیونه ناله برنوت کور رمونه

نشان پرچمت (همانند پهلوانان شاهنامه)، شیر ژیان است و ناله تفنگ برنو شما، کوه را به لرزه

درمی آورد. (گیلانی، ۱۳۹۲: ۲۰۱)^{۱۰}

سوگ سروده‌های فوق‌الذکر، سنت سیاوشان را در ذهن تداعی می‌کند؛ چنان‌که «نرشخی» آورده‌است، مردم بخارا، همه‌ساله برای سیاوش سوگواری می‌کردند و سروده‌های عجیب برای کشتن سیاوش داشتند و مطربان، آن سرودها را کین سیاوش می‌گفتند که مضامین آنها توصیف قامت، زیبایی، دلیری، مردانگی، اسب، شکار، رزم و دیگر امتیازهای سیاوش بود که توسط بادخوان سروده می‌شد. (نرشخی، ۱۳۵۱: ۲۴-۳۳) این سرودها در واقع، نوحه‌هایی بودند که مطربان آن را «گریستن مغان» می‌خواندند. (یار شاطر، ۱۳۷۷: ۵۵۹)

در شاهنامه نیز شاهد چنین شباهت‌هایی هستیم؛ از جمله مواردی که سوگواران در شاهنامه به زبان می‌آورند، توصیف قامت، زیبایی، دلیری، مردانگی، اسب، اسواری، شکار، رزم و دیگر امتیازهای در گذشته است که به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌شود:

۲-۸-۱- رستم در سوگ سیاوش

دریغ آن سر و بازو و یال اوی	دریغ آن بر و چنگک و کوپال اوی
دریغ آن رُخ و برز بالای اوی	رکاب و خم و خسروی پای اوی
چو در بزم بودی، بهاران بُدی	به رزم افسر نامداران بُدی

(شاهنامه، ۱۳۸۵: ۳۷۲)

۲-۸-۲- رودابه در سوگ سهراب

به زاری همی مویه آغاز کرد	همی برکشید از جگر باد سرد
که ای پهلوان‌زاده شیرگیر	نزاید چنین زورمند و دلیر

(همان: ۲۸۷)

۲-۸-۳- رستم در سوگ سهراب

همی گفت زار ای نبرده جوان	سرافراز از تخمه پهلوان
جهان چون تو دیگر نبیند سوار	به مردی و گردی گه کارزار
دریغ آن همه مردی و رای تو	دریغ آن رُخ و برز و بالای تو

(همان: ۲۸۶)

۲-۸-۴- گردیده در بستر مرگ بهرام چوبین

همی گفت زار ای سوار دلیر کز او بیشه بگذشتی نره شیر
 الا ای سوار سپهدتنا جهانگیر ناباک و شیراوژنا
 الا ای سر آورده کوه بلند ز دریای خوشاب بیخت که کند
 (همان: ۱۴۹۵)

۲-۹- اسپ را در عزا شرکت دادن

به نظر می‌رسد که در فرهنگ ایران باستان، «اسواری» مترادف با نجیب‌زادگی، بزرگ‌منشی و جوانمردی بوده است. اسب در زمان هخامنشیان، آن‌چنان با فرهنگ ایرانیان در آمیخته است که از آن می‌توان به عنوان نمادی آیینی نام برد. روایت معروف به فرمانروایی رسیدن داریوش نیز، هرچند به نظر می‌رسد افسانه باشد، بیشتر گویای ارجمندی اسب در فرهنگ ایران باستان است. (رجبی، ۱۳۸۰: ۴۴۴) این مهم را در کتیبه‌ای از داریوش در تخت جمشید می‌توان مشاهده نمود که به وجود مردان خوب با اسبان خوب در سرزمینش افتخار می‌کند. (شارپ، ۱۳۴۳: ۷۵) در نقش رستم نیز داریوش، به عنوان یک امتیاز می‌گوید که به هنگام سوارکاری، سوارکار خوبی است. (همان: ۸۵) همچنین، در نقش برجسته‌های مربوط به دوره ساسانیان معمولاً شاه، سوار بر اسب دیده می‌شود؛ به عنوان مثال، نقش برجسته خسرو پرویز در بیستون، شاه را سوار بر اسب نشان می‌دهد و داستان علاقه زیاد خسرو پرویز به اسب شبدیز (کریستن سن، ۱۳۷۴: ۶۰۱ - ۶۰۰)، از نشانه‌های اهمیت اسب در فرهنگ ایران باستان است.

در هر حال، ملاحظه می‌شود که فرهنگ احترام و ارزش قائل بودن برای اسب نیز یکی دیگر از شاخصه‌های کهن فرهنگی این دیار باستانی است که از هزاره گذشته و به ما رسیده است و اکنون، ما این سنت را به طرز محسوسی در مناطق لر و کردنشین می‌بینیم، به طوریکه یکی از آیین‌های مهم سوگواری در این مناطق، کُتل بستن است؛ به معنای اسب‌آرایی و شرکت دادن اسب در مراسم عزا در مرگ مردان بزرگ یا جوانان و کشتگان. اجرای این آیین، به این ترتیب

است که در وسط میدانی معروف به کتل‌گاه، اسب یا مادیانی را با پارچهٔ مشکی می‌پوشانند و زین را وارونه بر اسب می‌نهند و لباس‌ها و تجهیزات شکار، مانند تفنگ، قطار فشنگ، گرز و دیگر افزارهایش را از دو سوی اسب می‌آویزند و اسب را به این شکل، آرام به طرف جسد می‌برند و زنی که سرود بداند و صدای رسایی هم دارد، سرود خوانی را آغاز می‌کند، ساز چپی یا چمربونه نواخته می‌شود و زنان دیگر، در اطراف گور، به رقص چپی که ویژهٔ عزاداری است می‌پردازند. (گیلانی، ۱۳۹۲: ۲۰۱) گاه زنان، کل می‌زنند که به نظر می‌رسد یادآور ازدواج جوان ناکام است؛ در این هنگام، اسب کُتل‌دار را به سوی چمرگاه می‌آورند و مویه کردن و زاری، شدت می‌گیرد. (درخشنده، ۱۳۷۳: ۱۳۴ و سیستانی، ۱۳۷۳، ۴۲۷)

در شاهنامه نیز سنت نگون‌سار کردن زین بر پشت اسب، مشاهده می‌شود:

۲-۹-۱- در سوگ ایوج

دریده درفش و نگونسار کوس رخ نامداران به رنگ آبنوس
تبیره سیه کرده و روی پیل پراکنده بر تازی اسبانش نیل
(شاهنامه، ۱۳۸۵: ۸۳)

۲-۹-۲- در سوگ اسفندیار

نگون کرده کوس و دریده درفش همه جامه کرده کبود و بنفش
بر او بر نهاده نگونسار زین ز زین اندر آویخته گرز کین
(همان: ۹۰۷)

۲-۹-۳- در سوگ اسکندر

نهاده بر اسبان نگونسار زین تو گفתי همی برخروشد زمین
(همان: ۱۰۱۳)

در گرشاسب‌نامه نیز این آیین دیده می‌شود:

بریده دم اسب بیش از هزار نگون کرده زین و آلت کارزار
(گرشاسب‌نامه، ۱۳۵۴: ۴۶۸)

در همین ارتباط، شاهرخ مسکوب در کتاب سوگ سیاوش، به نقل از صادق هدایت (ترانه‌های عامیانه)، نقل می‌کند که «در مراسم سوگواری در مناطقی از ایران، مردها و زن‌هایی هستند که تصنیف‌هایی خیلی قدیمی را با آهنگ غمناکی، به مناسبت مجلس عزا می‌خوانند و ندبه و مویه می‌کنند که یادآور سیاوشان می‌باشد.» (مسکوب، ۱۳۵۷: ۸۱)

۲-۱۰- بریدن موی یال و دم اسب

یکی دیگر از سوگ‌آیین‌های لری و کردی که یادآور سوگواری در ایران باستان است، این است که در مناطق لر و کردنشین برای درگذشت اشخاص مهم یا جوانان، اسب خود را «گل» می‌کنند؛ یعنی، یال و دم اسب را می‌برند (حصوری، ۱۳۷۸: ۱۱۶)؛ همان کاری که پارسیان، پس از مرگ «ماسیستوس» پارسی در پلاته ۴۷۹ پ. م. انجام دادند؛ به این شکل که سربازان، یال و دم اسبان و قاطران خود را بریدند (هرودوت، ۱۳۵۷: ۴۸۷) و اسکندر نیز با پیروی از فرهنگ ایرانی، بعد از مرگ «هفستیوس»، دستور داد که موی یال و دم تمام اسبان و قاطران را به نشانه عزا بچینند. (پلوتارک، ۱۳۳۸: ۴۶-۵۰۴) در مرگ اسکندر نیز لشکریان در سوگ وی خاک بر سر می‌ریزند و هزار اسب را دم می‌برند و زین‌ها نگون‌سار می‌نهند. (باویل، ۱۳۵۰: ۶۶۵) بریدن یال و دم اسب پس از مرگ سوار، نشانه‌ای از بی‌سوارماندن اسب است و اینکه دیگر اسب عملاً فاقد کارایی‌های گذشته خویش است. در شاهنامه نیز این سنت بازتاب یافته است:

۲-۱۰-۱- در مرگ اسکندر همه خاک بر سر همی ریختند
به مژگان همی خون دل بیختند
زدند آتش اندر سرای نشست هزار اسب را دم بریدند پست
(شاهنامه، ۱۳۸۵: ۹۰۷)

۳- نتیجه‌گیری

هرچند پس از سقوط ساسانیان، شالوده اجتماع، روابط طبقات و استنباط از طبیعت و مابعدالطبیعه دگرگون شد و نظام فکری دیگری حاکم گشت و دین و دنیای مرد ایرانی تغییر کرد، بسیاری از تصورات آیین و اجتماع کهن که در اعماق ناخود آگاه وی رسوب کرده بود، بر جای ماند و پس از گذشت زمان، پاره‌ای از یاد رفت و پاره‌ای دیگر، با اندیشه‌ها و زندگی جدید در آمیخت و تصورات و ذهنیات تازه‌ای یافت.

سوگواری برای بزرگان و ازدست‌رفتگان، از این گروه ماندنی‌ها بود و علت اصلی ماندگاری این آیین بسیار کهن در مراسم عزای امروز ایرانیان، این است که منافات اساسی با زندگی و باورهای مردم نداشته‌است و از برکت شاهنامه و میراث ادبی - روایی آن، این سنت تا امروز به حیات خود ادامه داده و تأثیری عمیق در آیین‌های عزاداری در ایران و بویژه مراسم و آیین‌های عزاداری در مناطق کرد و لرنشین داشته‌است. این مناطق، صاحب فرهنگ و تمدن و تاریخی چندهزارساله هستند؛ ادامه حیات این آداب و رسوم باستانی در این منطقه، از گذار برخی از سنت‌های باستانی به دنیای معاصر حکایت دارد. یکی از این آداب و رسوم باستانی در این مناطق، سوگواری برای درگذشتگان است که شباهت‌های فراوانی با سوگواری در ایران باستان و بویژه شاهنامه دارد.

نحوه برگزاری عزاداری، مضامین شعرها و سرودهایی که گُردها و کُردها در حین عزا برای درگذشته می‌خوانند، شباهت بسیار زیادی با مفهوم و مضامین شعرهایی دارد که در شاهنامه در سوگ پهلوانان خوانده می‌شده‌است. این مضامین معمولاً در وصف دلیری، زیبایی و قد و قامت، چابکی در اسب‌سواری و تیراندازی، رفتار پهلوانانه و درست درگذشته یا پهلوان است. به همین ترتیب، همان‌طور که در فرهنگ ایرانی و در شاهنامه فردوسی، اسب از جایگاه خاصی برخوردار بوده و در مراسم عزای پهلوانان، به گونه‌های مختلف شرکت داده می‌شده‌است، در سوگ آئین‌های لری و کُردی نیز اسب در مراسم عزای درگذشته، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار

است و ضمن سیاه‌پوش کردن و آویختن سلاح جنگ در گذشته به اسب، بخشی از مضامین شعر مویه‌سرایان در وصف اسب در گذشته است. علاوه بر این، همان‌گونه که در شاهنامه فردوسی، در مرگ پهلوانان، خاک بر سر ریخته می‌شود و زنان گیس خود را می‌برند و شیون می‌کنند و روی می‌خراشند، امروزه در مناطق کرد و لرنشین، در عزای درگذشتگان خاک بر سر می‌ریزند و زنان گیس می‌برند و روی خود را به گونه‌ای می‌خراشند که خون از آن جاری می‌شود. وجوه تشابه فوق، همه و همه، یادآور این موضوع است که هنوز در بخش‌هایی از این سرزمین، ارتباط عمیقی با گذشته‌های دور و باستانی وجود دارد که آداب سوگواری یکی از آنهاست.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- مصاحبه با آقایان، عباسقلی رضایی منش، ۸۳ ساله، از دره شهر ایلام، مهرعلی شرفی، ۷۲ ساله، صید عباس جعفری، ۸۲ ساله، از شهرستان هلیلان، عابد پرهیز ۷۰ ساله از گیلان غرب، فیض‌الله علی‌نژاد ۷۸ ساله از یاسوج.
- ۲- در مراسم عاشورای حسینی در لرستان و ایلام و کرمانشاه، می‌توان این سنت را به وضوح دید.
- ۳- مصاحبه با خانم قمر جمشیدی ۶۰ ساله از شیروان چرداول که در بستر مرگ برادر مرحومش آقای برار نازار جمشیدی، گیس خود را به نشانه عزای می‌برد.
- ۴- مصاحبه با خانم‌ها منیر هاشمی ۷۰ ساله، قزی سگوند ۷۵ ساله از دره شهر ایلام.
- ۵- مصاحبه با آقایان توشمال اسکندر اژدهایی ۱۲۰ ساله از ملکشاهی، الماس جمشیدی ۶۵ ساله از شهرستان شیروان چرداول، ولی عباسی ۶۶ ساله از ایلام، کدخدا سوخته حق‌نژاد ۸۰ ساله از روستای تخت خان از توابع دهلران. حسین زنگنه ۸۰ ساله از کرمانشاه.
- ۶- خان منصور، خان منطقه ایوان در عصر نادر شاه افشار.
- ۷- شعر را آقای هرمز اصل مرز، ۷۳ ساله از دره شهر، در وصف برادر مرحومش خسرو اصل مرز، یکی از بزرگان ایل بیرانوند، سروده‌است. شعر وی، جدا از اینکه اشاره به رسم سیاه‌پوشی دارد، به این سنت اشاره دارد که بعد از مرگ شکارچیان معروف، دوستان و آشنایان شخص درگذشته، معمولاً تا یک‌سال یا بیشتر به شکار نمی‌رفتند.

۸- مصاحبه با آقایان جعفر فیلی ۵۴ ساله، شاهوردی گیلانی ۷۱ ساله، مرادخان زینی‌وند ۷۵ ساله، جوزعلی سیفی ۷۸ ساله، کاک‌علی نورملکی ۵۵ ساله از دره شهر.

۹- مصاحبه با محمدعلی قربانی از ایلام.

۱۰- شعر را آقای مختار فیلی در وصف مرحوم روح‌الدین گیلانی، از بزرگان طایفه زینی‌وند (یکی از اقوام بزرگ لر) که سواری دلیر، تیراندازی چابک، با منشی پهلوانانه بوده، سروده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع

- ۱- تورات، عهد جدید و عهد قدیم (کتاب مقدس). (بی تا). به همت انجمن پخش کتب مقدسه. در سازمان ملل به چاپ رسید (ممه‌ور به مهر شورای خلیفه گری تهران).
- ۲- ابن بطوطه، محمد بن عبد الله. (۱۴۰۰ق). **رحلة ابن بطوطه المسماة تحفة النظار فی غرائب الامصار وعجائب الأسفار**. بیروت.
- ۳- افشار سیستانی، ایرج. (۱۳۷۳). **ایلام و تمدن دیرینه آن**. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۴- اکبری، مرتضی. (۱۳۹۰). **حضور زنان استان ایلام در دفاع مقدس**. ایلام: جوهر حیات.
- ۵- محمدآبادی، باوئل. (۱۳۵۰). **آیین‌ها در شاهنامه فردوسی**. تهران: کمیته استادان.
- ۶- بریان، پی‌یر. (۱۳۸۶). **وحدت سیاسی و تعامل فرهنگی در شاهنشاهی هخامنشی**. ترجمه ناهید فروغان. تهران: اختران.
- ۷- بلوکباشی، علی. (۱۳۴۴). **آیین به خاک سپردن مرده و سوگواری آن**. تهران: پیام نوین.
- ۸- پلوتارک. (۱۳۶۹). **حیات مردان نامی**. جلد سوم. ترجمه رضا مشایخی. چاپ سوم. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۹- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک. (۱۳۶۸). **تاریخ ثعالبی**. ترجمه زتنبرگ و دیباچه مجتبی مینوی. تهران: نقره.
- ۱۰- حریریان، محمود و دیگران. (۱۳۸۰). **تاریخ ایران باستان**. تهران: سمت.
- ۱۱- حصوری، علی. (۱۳۷۸). **سیاوشان**. تهران: چشمه.
- ۱۲- خسروی، عبدالعلی. (۱۳۷۲). **تاریخ و فرهنگ بختیاری**، جلد ۲. اصفهان: حجت.
- ۱۳- درخشنده، صیدمحمد. (۱۳۷۳). **عروس زاگرس (ایلام)**. ایلام: مؤلف.
- ۱۴- رجبی، پرویز. (۱۳۸۰). **هزاره‌های گمشده**، جلد پنجم. تهران: توس.
- ۱۵- سهراب‌نژاد، محمدعلی. (۱۳۷۹). **دیوان اشعار و زندگی‌نامه شاکه و خان منصور**. تهران.
- ۱۶- سیادت، موسی. (۱۳۷۴). **تاریخ جغرافیایی عرب خوزستان**. تهران: سهند.
- ۱۷- شارپ، رالف نارمن. (۱۳۴۳). **فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی**. شیراز: دانشگاه شیراز.

- ۱۸- شهزادی، رستم. (۱۳۸۰). **مجموعه سخترانی‌ها**. به کوشش مهرانگیز شهزادی. تهران: بی‌نا.
- ۱۹- فردوسی، ابولقاسم. (۱۳۸۵). **شاهنامه**. براساس نسخه ژول مل. به کوشش عبدالله اکبریان راد. تهران: الهام.
- ۲۰- کریستین سن، آرتور. (۱۳۷۴). **ایران در زمان ساسانیان**، ترجمه رشید یاسمی. تهران: آشنا.
- ۲۱- ماسه، هانری. (۱۳۵۵). **معتقدات و آداب ایرانی**. ترجمه مهدی روشن ضمیر. تهران: انجمن فرهنگ ایران باستان.
- ۲۲- مسکوب، شاهرخ. (۱۳۵۷). **سوگ سیاوش**. تهران: خوارزمی.
- ۲۳- مظاهری، علی. (۱۳۷۸). **زندگی مسلمانان در قرون وسطا**. ترجمه مرتضی راوندی. تهران: سپهر.
- ۲۴- منشی‌زاده، داود. (۱۳۸۲). **افسانه گیلگمش: کهن‌ترین حماسه بشری**. مترجم لوحه‌های میخی: جرج اسمیت. ترجمه فارسی داود منشی‌زاده. تهران: اختران.
- ۲۵- موسوی، سید کاظم. (۱۳۸۷). **آیین جنگ در شاهنامه فردوسی**. آستان مقدسه: زائر.
- ۲۶- نرشخی، ابوبکر محمد ابن جعفر. (۱۳۵۱). **تاریخ بخارا**. ترجمه ابونصر احمد. تصحیح مدرس رضوی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۲۷- ویدنگرن، گئو. (۱۳۷۷). **دین‌های ایران**. ترجمه منوچهر فرهنگ. تهران: آگاهان ایده.
- ۲۷- هردوت. (۱۳۶۸). **تواریخ**. ترجمه ع. وحید مازندرانی. تهران: چاپخانه آشنا.
- ۲۸- یارشاطر، احسان. (۱۳۵۷). **روایات ملی**، تاریخ ایران کمبریج، جلد ۳/۲. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیر کبیر.
- مقاله**
- ۱- گیلانی، نجم‌الدین و گیلانی، آذرنوش. (۱۳۹۲). «سوگ سیاوش و شباهت آن به سوگ آیین‌های محلی (لری و کردی)». ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین. سال سوم، شماره ۵، صص ۱۸۲-۲۰۳.